

آنجا که حنظل میوه شیرین دارد!

تاریکی همهجا را فرا گرفته است، و تنها شبحی از کوههای اطراف شهر بنظر می رسد. ستارهها چشمک می زند و مکه در خاموشی فرو رفته است، نسیم ملایم سحر گاهی بر روی سخرهها می غلند و سنگلاخها و ریگزارها را پشت سرمی گذارد و مردمی را که بر پشت بامها خوابیده اند نوازش می دهد.

جووانی برفراز بام خانه یکی از اشراف، در کنار همسرش آرمیده است که در قلب و روح او غوغایی برپا است، و صحنه ای از واقعه های زندگی بصورت خوابی پرتشنج در برابر او مجسم گشته است.

او «خالد» فرزند «سعید بن عاص»؛ از دودمان «بنی امیه» است که جز وسر سخت ترین و کینه توزترین دشمنان پیامبر اسلام (ص) و نهضت پی گبر و خداپسند مسلمانان می باشد. تا جایی که بگفته بسیاری از مفسران اسلامی، قرآن مجید از این دودمان ننگین به «شجره ملعونه» تعبیر نموده است، و جای شگفتی در اینجا است که این درخت تلخ، میوه شیرینی بار آورده است؟

خالد خود را در کنار گودالی از آتش می دید، اما چه گودالی و سعت آن را کسی جز خداناندا! شراره های آتش از دوش یکدیگر بالا می آمد، و نهیب آن ترس و وحشتی در دلها می افکند. و بر صورتها سیلی می زد و به هر چه می رسید آن را طعمه ی خویش می ساخت، بنیان زندگی را برمی چید، آبادیها را تبدیل به ویرانی می نمود. اومی خواست فرار کند، اما دستی بر پشت خویش احساس کرد که با تمام نیرو او را بطرف آن گودال می راند، به عقب نگاه کرد، صاحب آن دست پدرش بود آری پدرش بود که می خواست او را در میان آتش خطرناک بیافکند!

- آه پدر! پدر! خواهش می کنم، بمن ترحم کن.

اما پدر باقیافه‌ای خشمناک و ابروانی درهم کشیده ، با کمال سخت دلی و بدون توجه به لابه‌های فرزند، همچنان بکار خود ادامه می‌داد.

در لحظه‌ای که امید خالد از همه جا قطع شده بود، فرشته‌ای آینه، انسانی فرشته خو سرسید و بازوی او را گرفت و از چنگال پدر و آن شراره‌های فروزان آتش نجاتش داد. خالد نگاهی به صورت این فرشته نجات افکند؛ او پیمبر نوظهور مکه «محمد» (ص) بود.

در همان حال از خواب پرید و خود را در بستر خواب دید. نفس راحتی کشید؛ اما بدن او که از عرق خیس شده بود، همچنان می‌لرزید ، نسیم سحر گاه تن او را نوازش می‌داد اما دیگر خواب به سراغ او نمی‌آمد، گاهی صحنه‌ای که در خواب دیده بود، در نظرش شکل می‌گرفت، و گاهی با خود می‌اندیشید که «گرچه این خوانی بیش نبود، اما از واقعیتی حکایت می‌کرد ، و روشنگر حقایق انکارناپذیر بود». (۱)

فردا صبح خالد بیدار همان فرشته نجات رفت، و محرمانه با او ملاقات نمود.

- محمد! شما مردم را به چه راهی دعوت می‌کنید؟

- آنان را به پرستش خدای یگانه‌ای فرامی‌خوانم، که شریک و همتائی ندارد، و محمد (ص) بنده و فرستاده‌ او است، مردم را به راه نمودن بتهای کروکوری که فاقد هر گونه سود و زیانند، و دوست و دشمن خویش را تشخیص نمی‌دهند، دعوت می‌کنم
این بیان که با عقل سلیم و فطرت انسانی هم‌آهنگ بود، تا اعماق روح خالد نفوذ کرد، و پس از اندکی تأمل چنین گفت:

«پس من گواهی می‌دهم که پروردگاری جز خدای یگانه نیست، و تو فرستاده‌ی او هستی»
پیمبر اکرم (ص) خوشحال شد و بالبخندی ملیح او را تشویق فرمود. (۲)

* * *

محیط پر خفقان مکه و سیستم حکومت اشرافی آن، اجازه نمی‌داد که جوانی آیینی را بپذیرد که از روی دلیل و منطق، به آن راه یافته است.

بویژه برای او که از دودمان «بنی‌امیه» بود و رقابت‌های خانوادگی بین آنان و بنی‌هاشم کینه‌ای ژرف در سینه پدر و تبار او نسبت به پیا، بر اسلام ایجاد کرده بود و آتش دشمنی را دامن میزد. از این رو او هم‌واره می‌ترسید که پدر مقتدر و سختگیرش او را از این راه سعادت بازدارد، و چنانکه در خواب دیده بود، او را در گودالی از آتش فضیلت سوزت پرستی و ردایل اخلاقی که از رهگذر انحراف فکری بردامن انسان می‌نشیند، بیافکند ، و بناچار تا آنجا که میسر بود از اجتمعات کناره می‌گرفت و خود را از دیدگاه پدر و سایر خویشان دور نگه می‌داشت، اما جاسوسان

(۱) سفینه البحار ج ۱ ص ۴۰۵

(۲) طبقات ابن سعد ج ۴ ص ۶۷

به «ابو ایحیه» (ابو ایحیه کنیه سعید بن عامر پدر خالد است) گزارش دادند که «خالد به محمد گرویده است» و ابو ایحیه چند نفر را به سراغ او فرستاد.

خالد را کشان کشان به حضور پدر آوردند، پدر در صحن خانه قدم می زد، چشمهایش از شدت خشم همچون دو کاسه خون شده بود و چوبدستی خویش را حرکت می داد. با دیدن فرزند به او پرخاش کرد و ناسزا گفت و بدون اینکه منتظر جوابی بماند، چوبدستی را آنچنان بر سر او کوفت که چوب دونیم شد.

و سپس یار دیگر بر سرش فریاد زد:

- بدنبال محمد (ص) رفتی؟ با اینکه ابرو و خویشتان را رها نموده و خدایان آنان را نکوهش کرده و گذشتگان را نادان انگاشته است!
- بخدا سوگند او راست می گوید.

- ای بی شخصیت! تو سزاوار زندگی در پناه من نیستی، چیره ات را قطع خواهم کرد، تو باید از گرسنگی و تشنگی بمیری، تا عبرتی برای دیگران باشی.

خالد که از شدت درد دست روی سر گذاشته بود، با کمال شهامت گفت:

- تا زنده ام خدا بمن روزی خواهد داد و نیازی بتو ندارم
پدر رو به حصار کرد و گفت:

- او را بپرید، در خانه زندانی کنید، و هیچکس از افراد خانه حق ندارد با او سخن بگوید.

خالد سه روز در خانه زندانی بود، و با گرسنگی و تشنگی می ساخت و در موقعی که کم - کم مرگ تدریجی می خواست چهره مخوف خود را به او نشان دهد، فرصتی پیدا کرد و از زندان خانه فرار نمود و به حضور پدیده بر اکرم (ص) شرفیاب شد، و از آن پس گاهی در مکه بسر می برد و گاهی در دره ها و کوهستانهای اطراف شهر متواری و آواره بود.

رفتار خشونت آمیز پدر نه تنها خللی در اراده خالد بوجود نیاورد بلکه وجدان سایر افراد خانواده را نیز بیدار کرد، بطوری که پس از مدتی کوتاه، برادر او به او پیوست و سومین برادرشان بنام «ابان» هم در سالیان بعد به آیین اسلام گروید.

از سوی دیگر؛ پدر که تلاشهای خود را برای بازگرداندن خالد و عمرو، مذبحخانه دید سخت بیمار شد و آتش کینه همواره جان او را می سوخت و تیش را می فرسود.

او در یکی از اوپسین روزهای زندگی گفت: «اگر از بستر بیماری برخاستم خدای محمد (ص)

در مکه پرستش نخواهد شد.»

وقتی این سخن بگوش خالد رسید دست به دعا بلند کرد و گفت «اللهم لاترفعه ابدا»

(خدا یاهیچگاه اورا از این بستر بر مخیزان) و چند روز پس از آن طومار زندگی او درهم پیچیده شد و با مرك اویك فراخانی نسبی برای خالد و عمرو پیش آمد .

* * *

او همچنان در بدر و آواره بود ، تا روزی که باتفاق همسر خود ، و همراه مسلمانان مهاجر رهسپار حبشه گشت .

وی متجاوز از ده سال در آن سوی دریای سرخ بسربرد و یکی از چهره های درخشان مسلمانان و مورد اعتماد پیغمبر اسلام (ص) و نجاشی امپراطور حبشه بود و پسرش «سعیده» و دخترش «ام خالد» نیز در آنجا متولد شدند .

در مراجعت از حبشه ، خالد و جعفر بن ابیطالب جزو سر نشینان آخرین کشتی بودند که مسلمانان را از عرض دریای سرخ عبور داد ، و در روز « فتح خیبر» در میان غریو شادی و خوشحالی مسلمانان خدمت پیغمبر اسلام (ص) رسیدند . و پیاس خدمات شایان و فداکاریهای ارزنده ای که نموده بودند ، سهمی از غنائم جنگی نیز به آنان داده شد .

از آن پس او یکی از کاتبان پیغمبر (ص) بود ، و در صلح با طایفه « بنی ثقیف» فعالیتهایی داشت و بگفته دخترش «ام خالد» او نخستین کسی است که جمله «بسم الله الرحمن الرحیم» را نگاشته است (۱)

آمیخته شدن فکر روشن و اندیشه تابناکش ، با پاره ای از سجایای ارزنده اخلاقی (چون حق پرستی ، تواضع و فداکاری) و قدرت رزمندگی او در میدانهای جنگ، شخصیتی ممتاز و ارزشمند به او داده و او را یکی از سیماهای درخشنده تاریخ اسلام ساخته است.

در جنگی که با «عمر و بن معدیکرب» که یکی از شجاعترین قهرمانان عرب است، روی داد علی (ع) فرمانده کل سپاه بود، او فرماندهی ستون پیشاهنگ را به خالد سپرد ، و موقعی که «عمر و بن معدیکرب» خود گام در میدان نهاد، خالد مراتب خلوص و فداکاری خود را این چنین در قالب التماس و خواهش ریخت «ای ابوالحسن! پدر و مادرم بفدایت! اجازه بده تا من با او مبارزه کنم».

ولی علی (ع) این خواهش او را نپذیرفت و به او فرمود «اگر از من حتی به گردن خویش می شناسی در جایگاه خود بمان» (۲)

او گذشته از این در صحنه های مهم دیگری چون «عمره القضاء»، و جنگ تبوک و فتح مکه و جنگ حنین و .. حاضر بوده است (۳)

۱ - الاستیعاب ج ۲ ص ۴۲۰

۲) سفینه البحار ج ۱ ص ۴۰۵

۳) اسد الغابه ج ۲ ص ۸۴

شایستگی خالد و برادرانش «ابان و عمرو» سپید شد که رسول گرامی اسلام (ص) در او آخر عمر خویش به هر کدام از آنان مأموریت خطیری اعطا فرماید، خالد را به عنوان عامل صدقات، به «یمن» و ابان را به «بحرین» و عمرو را به «تیمنا و خیبر و پاره ای از دهستانهای عربی آن حوالی» اعزام فرمود.

خالد و ولایت اهل بیت

هنگامی که خبر درگذشت پیامبر اکرم (ص) گوش خالد و برادران وی رسید، بلافاصله از محل مأموریت خود به مدینه بازگشتند و برخلاف انتظار دیدند ابو بکر بر مسند خلافت تکیه زده است لذا به حضور امیر مؤمنان (ع) شرفیاب شدند و با بیانی شیرین و پرشور پشتیبانی بدون قید و شرط خود را چنین اعلام نمودند:

«شجره وجود شما خاندان پیامبر (ص)، بسان درخت برومند و بارور است و ما همواره از میوه های شیرین و لذیذ آن، برخوردار بوده و سایه نشین آن می باشیم» (۱)

خلیفه هنگامی که پشتیبانی آنان را از امیر مؤمنان (ع) دید برای دلجوئی از خالد و برادرانش خواست آنان را در پستهای خودشان باقی گذارد و در این باره چنین گفت: «به محل مأموریت خویش بازگردید، شخصی را که رسول خدا برای حکمرانی انتخاب نموده، کسی دیگر از او شایسته تر نیست».

ولی آنان این دعوت را نپذیرفتند و گفتند: «ما نماینده شخص پیامبر (ص) بودیم و پس از درگذشت وی نمایندگی کسی را نخواهیم پذیرفت» (۲)

روزیکه دوازده نفر از یاران بزرگ پیامبر (ص) مانند: سلمان فارسی، مقداد، ابوذر و... ابو بکر را استیضاح نمودند و حکومت او را غیر قانونی اعلام کردند، قهرمان داستان ما نخستین کسی بود که در آن مجمع عمومی بپا خاست و روبه خلیفه نموده چنین گفت:

«از خدا بترس و موقعیت علی بن ابیطالب را فراموش مکن، بخاطر داری در جنگ بنی قریظه که افتخاراتی نصیب علی (ع) گشته بود پیامبر چنین فرمود:

« وصیت مرا حفظ کنید و امانت مرا ضایع نگردانید، خداوند بمن دستور داده است که این پیام را برای شما برسانم که پس از من امام و پیشوای شما مسلمانان علی است» (۳)

(۱) اسدالغابه ج ۲ ص ۸۴

(۲) اسدالغابه ج ۲

(۳) قاموس الرجال ج ۳ ص ۴۷۷

لیاقت و شایستگی خالد برای خلیفه مسلم بود و لذا با اصرار تمام او را بمقام فرماندهی کل سپاه اسلام در جنگ با رومیان منصوب نمود و او نیز روی مصالحی این سمت را پذیرفت اما بر اثر حسادت برخی، قبل از آنکه از مدینه حرکت کند، از این منصب همزول گردید و هنگام برکناری چنین گفت: نه از منصبی که بمن داده بودید خوشحال بودم و نه اکنون که از این سمت برکنار شده‌ام نگرانم» (۱)

آری او مرد هدف بود. و همتش عالی تر از آن، که در بند مناصب مادی زندانی شود؛ از این رو ناسازگاری مردم را به حساب خدا و اسلام نگذاشت و در جنگ شرکت نمود و با کمال صداقت در راه اعتلای کلمه حق جنگید، و سرانجام در ۲۸ جمادی الاولی سال ۱۳ شربت شهادت نوشید و سرزمین «اجنادین» را با خون خود رنگین ساخت و نام او تا بدترین افتخار گردید. (۲)

بقیه از صفحه ۳۱

آنها به نیکی پردازم و قلباً خیر خواه و دعا گوی آنها باشم. در برابر این دستورات سر تسلیم فرود آوردم و بارغبّت و تمایل، خود را به این کار واداشتم، زیرا اطمینان داشتم که نزدیک ترین راه بسوی طرد عداوت و کینه، از سیستم زندگی همین است و بس» (۲)

بهترین پاسخی که به افراد مزاحم و مخالف می توان داد، این است که: بر خطای آنان بدیده عفو و اغماض بنگریم. بدیهی است که: برای برطرف کردن غرض و کینه از لوح ضمیر باید پایداری کرد، اگر چه وقتما زیاد گرفته شود. *شأنی و مطامع فرنگی*

در حقیقت، این خود یک نوع جهاد با نفس و مبارزه با خوی کز اندیشی و بد خواهی دیگران است. پس باید هر چه بیشتر عفو و اغماض را تکرار کرد.

حواریین عیسی از وی سؤال کردند که آیا باید تا هفت مرتبه، خطای دیگران را مورد عفو و اغماض قرار دهند؟ عیسی (ع) به آنها پاسخ داد که هفتاد بار! این پاسخ شاهد آن است که برای بر طرف شدن غرض و کینه از صفحه خاطر، صدها کوشش و تمرین لازم است. (۳)

(۱) طبقات ج ۴ ص ۶۹

(۲) الاستیعاب ج ۲ ص ۴۲۴ این واقعه در اواخر خلافت عمر رخ داده ولی برخی از مورخین شهادت او را در جنگ «مرج الصفر» دانسته اند که در سال ۱۳ در اوایل خلافت عمر اتفاق افتاده است.

۳۰۲ - مجله ریدرز شماره ۵۷۹